أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

بحث راجع به كيفيت أخذ استطاعت در لحاظ وجوبِ حج بود كه آيا حج بالنسبه به استطاعت، واجب مطلق است يا واجب مشروط؟ عرض شد که فقها مساله استطاعت را شرطِ وجوب براي حج شمرده اند، هم در كتب فقهيه و هم در كتب اصوليه وقتي كه بحث راجع به واجب مطلق و واجب مشروط است از امثلۀ واجبِ مشروط، مساله حج را ذكر مي‌كنند.

مرحوم شيخ در تعريفي كه براي واجب مطلق و واجب مشروط مي‌آورند لحاظِ شرط وجوب را بالنسبه به واجب، موجب تعنون واجب به عنوان واجب مطلق مي‌دانند، فرض كنيد در مورد نماز، خب نماز خودش واجب است به نحو اطلاق و شرط وجود، عبارت است از طهارت و استقبال و امثال ذلك كه صلاة نسبت به اينها واجب مطلق خواهد بود و خود نفسِ وجوب، مشروط به استقبال و تحصيل طهارت و عدم الغصبيه و امثال ذلك نيست، كه در صورت عدم طهارت، اصلا وجوبي تعلق نگيرد، البته نسبت به اين قضيه هم ما خودمان حرف داريم حالا انشاءاللَه در ضمن بحث واجب و مطلق آمديم شايد اين مساله حتي در مورد صلاة به تعريفي كه افراد آوردند يك مسائل قابل تأملي در آنجا باشد ولي فعلاً در بحث استطاعت صحبت مي‌كنيم.

خود واجب، اگر آمر و مولي در مقام انشاء، آن واجب را بدونِ شرطي كه آن شرط خارج است از اختيار مكلّف، در نظر بگيرد اين اسمش واجب مطلق است البته اين كلام ، كلام مرحوم شيخ است، بعداً نسبت به اين انتقاداتي شده است و اگر با لحاظ آن شرط، مولي، مكلف را امر به اتيان آن مكلّف به كند اين واجب مي‌شود واجب مشروط فرض كنيد مي‌گوييد إن كان زيد في البلد فاكرمه اين وجود زيد در بلد شرط براي اصل اكرام است اگر زید در بلد نباشد اكرام هم در اینجا منتفي است، اين به این معنا نيست كه شما زيد را از يك بلد ديگر بياور اينجا و حالا كه آمد پس بنابراين اكرام هم براو مترتب مي‌شود نه، اگر زيد در بلد بود اكرام بكن حتي لازم نيست به او بگويي كه مولي گفته كه اگر تو قم باشي من اكرامت مي‌كنم كه بلند بشوي بيايي، نه نگاه مي‌كني، زيد اگر در بلد هست فرض كنيد شما اكرام مي‌كنيد اگر هم نيست كه خب نيست تكليفي نیست خود اصل وجوب در اينجا معلق شده و مشروط شده بر وجود اين شرط.

در مقابل اين، واجبي است كه اين مساله بر وجود وصف يا بر وجود شرط معلق نيست فرض كنيد كه مثل اكرام است خب مقدمات اكرام، تهيه مقدمات موصله و همين طور مقدمات وجوديه، ظرف براي اكرام كه فرض كنيد لیلة الاربعاء یا لیلة الخميس باشد، مولي اين وجوب را مشروط به لیلة الاربعاء نكرده است، اين را از اين نظر عرض مي‌كنم كه مساله خيلي مهمي است در باب اَشهُر حج، كه بعداً در تعلق وجوب به حج، در اَشهُر حج، اين مساله در آنجا لحاظ مي‌شود اين كه مي‌گويند در اَشهُر حج، وجوب تنجز پيدا مي‌كند يا با حركت رِفقَه و حَمله، وجوب تنجز و فعليت پيدا مي‌كند، بايد ببينيم تا چه اندازه اين مطلب صحيح است كه قبل از اشهر حج يعني تا قبل از حلول هلال شوال، اين حج در اينجا اصلاً وجوب ندارد، مثل اكرم زيد ان كان في البلد، زيد در بلد باشد وجوب برآن مترتب است و اگر در بلد نباشد، اصلاً وجوبي ندارد كأنّ شارع ومولي اين حكم تكليفي را نسبت به اين جعل نكرده اند، در مقام جعل، كه مقام تنجز تكليف نه فعليت، در مقام انشاء و تنجز نسبت به كل فرد فرد و كل مكلّف هست، اين حكم وجوب حج تعلق به اين فرد نگرفته است بلكه تعلق به فرد ديگري گرفته است يا مثلاً مثال خیلی صریح تر اگر بزنیم چطور در افراد مراهق و قبل البلوغ وجوب حج اصلا تعلق به آنها نگرفته، گرچه در عالم انشاء و در عالم ملاكات و اصل خود وجوب جعل شده، وليكن نسبت به ولد و شخصي كه مراهق است و قبل از بلوغ، مي‌خواهيم ببينيم که آیا وجوب به آن تعلق گرفته يا نه؟

اين وجوب را اصلاً مولی ناظر نسبت به اين نمي‌داند بلكه نسبت به ساير افراد مي‌داند همين كه اين شخص به مقام بلوغ رسيد اين وجوب هم، نه در مقام فعليت، بلكه در مقام شمول و قابليت و تأهلِ براي ترتب تكليف، فقط به همين مقدار، الان اين در معرض براي تكليف در اين وضعيت باقي مي‌ماند، ولي اين حج از نقطه نظر وجوب كه براي او تنجز پيدا بكند اين نسبت به او منجز نيست، تنجزش مربوط به استطاعت است، استطاعت پيدا كرد اين هم منجز مي‌شود استطاعت پيدا نكرد این هم منجز نمي‌شود. خود اصل وجود، حالا اين بعد از تنجز چه موقع فعلي مي‌شود آن زمان فعلي شدنش خب قطعاً زمان، ‌زمان تاسع ذي‌الحجه است كه در آنجا احرام براي عرفات، طبعاً لازم و واجب است ولي در خود اصل تعلق وجوب در اين جا بايد ببينيم كه در مساله اَشهُر حج به چه كيفيت مورد لحاظ است.

طبق تعريفي كه مرحوم شيخ فرموده است خب واجب در لحاظ مولي اگر مشروط به وجود يك شرطي و يك وصفي و يك قيدي باشد، اين واجب در آنجا واجب مشروط است، مشروط به وجود آن شخص در خارج، يعني اگر مشروط به شرط وجودي نباشد اين واجب واجب مطلق است. اگر مشروط به يك شرط وجودي باشد، مثل ان كان زيد في البلد اين واجب مي‌شود واجب مشروط.

طبعاً اشكالي كه مي‌شود اين است كه نماز در اين جا همه مي‌گويند واجب مطلق است وليكن شرط وجودی آن عبارت است از همان طهارت، پس نسبت به آنها بايد بگوييم واجب، واجب مشروط است در حالتي كه مساله به اين كيفيت نيست، اين تعريفي كه مرحوم شيخ آوردند همچين تعريف با پر و پايه‌اي نيست. بعضي از افراد مثل مرحوم صاحب فصول و امثال ايشان، تا آنجايي كه در ذهنم هست، چون اخیراً مراجعه نکرده ام، ايشان تعريف واجب مطلق و مشروط را معلق بر شرائط تكليف مي‌دانند، يعني صرف ‌نظر از شرائط تكليف كه عبارت است از بلوغ و عقل و قدرت و امثال ذلك صرف نظر از اين ها اگر مولي واجبي را معلق بكند بر يك شرط خارجي اين واجب مي‌شود واجب مشروط، اگر معلق نكند اگر در لسان دليل اين تعليق در وجود ندارد اين مي شود واجب مطلق، باز دوباره در اينجا از نقطه نظر بلوغ خب است، خب واجب در قبل از بلوغ اصلا وجوبي در اينجا معنا ندارد يا فرض كنيد در ظرفِ غيرعقل در اينجا وجوب، وجود ندارد و همين طور در زمان جنون يا مثل قدرت و امثال ذلك، اگر فرد قادر نباشد، وجوبی در اين جا معنا ندارد كه تعلق بگيرد ولكن در مساله شرطِ نسبت به ساير آن شرايط مثل همين صلاة شما می بینید که صلاة مشروط به طهارت است، مشروط به استقبال است، اين ها همه جزء بلوغ و اينها نيستند باز در اين جا بايد بگوييم صلاه واجب مشروط است به نسبت به طهارت و مكان غیر مغصوب و مثل استقبال و امثال ذلك، باز در اينجا اشكال پيش مي‌آيد واعتراض است.

البته مشخص است كه همه اصولیین و فقها يك معنا مورد نظرشان بوده، منتهي در مقام تعريف اين ها نتوانسته اند آن تعريف عاکس وطارد را داشته باشند كه بتواند همه موارد را شامل بشود، مرحوم آخوند در اينجا تعريف ثالثی را مد نظر قرار داده اند و آن تعريف اين است كه اصلاً ما يك واجب مطلق و واجب مشروط به نحو مطلق نداريم، يعني نه واجب مشروط مطلق داريم و نه واجب مطلق مطلق داريم هر واجبي بالنسبى به شرائطي كه مولي، چه شرائط تكوینیه و چه شرائط اعتباريه، آن واجبی را كه مولي در نظر بگيرد داراي حالات مختلف است در يك حال متصف به اطلاق است در يك حال متصف به اشتراط و مشروطيت است صلاة را نسبت به بلوغ درنظر بگيريد مي‌شود واجب مشروط بالنسبى به قدرت در نظر بگيريد واجب مشروط است بالنسبى وقت زوال در نظر بگيريد، چون در اختیار نیست، مي‌شود واجب مشروط، همين صلاه نسبت به شرائط وجوبی، مثل طهارت و استقبال و امثال ذلك باشد مي‌شود واجب مطلق، اين معنا را مرحوم آخوند مورد توجه و مورد نظر قرار داد‌ه‌اند و روي همين مبنا ايشان مساله واجب مشروط را كه عرض مي‌كنيم اين بحث ما ديگر براي چند روزي براي روشن شدن مساله استطاعت، چاره‌اي نداريم كه روي واجب مطلق و مشروط و اشكالاتي كه وارد مي‌شود بر كيفيت أخذ واجب مطلق، چون در خود واجب مطلق و مشروط ما اصلاً بحث داريم و اين تعريفاتي كه شده به نظر مي‌رسد اينها محل تامل است البته تعريفاتي كه ثمره نزاع دارد نه فقط يك تعريفات لفظي است.

آن چيزي كه مورد نظر و توجه در اينجا است كه به عنوان مقدمه خدمت رفقا عرض كنم اين است كه همه افراد و همه فقها اينها نسبت به يك مطلب اتفاق دارند و اين اتفاق، خب طبعاً يك اتفاق اجماعي نيست. چون ما كه اجماع را قبول نداريم ما كه زيرپايش را زديم اجماع كه يك امر كشك و من درآوردي است، اگر آن مسائل ونظرات را رفقا ديده باشند در بحث اجماعي كه شد(درکتاب اجماع) ما اصلاً چنين چيزي نداريم در مذهب، اجماع نيست، اجماع مال اهل تسنن و سني ها است، آن هم بخاطر اين كه آن ابوبكر را بگذارند بجاي اميرالمؤمنين عليه السلام، آمدند اجماع را درست كردند بعد هم گفتند اجماع هم كه همه نيستند، فقط همان اهل حلّ وعقد هستند، گفتيم بابا اهل حلّ وعقد كه توي خانه نشسته بودند، علي و طلحه و زبير و سلمان كه اهل حل وعقد بودند، گفتند همين قدر که دو نفر بگويند كفايت مي‌كند!! قضيه عين مساله ما است، ما هم همين هستیم. ما اول يك چيزي را آن بالا بالا مي‌گويیم اين مساله اين است قانون اين را اقتضا مي‌كند بعد يك جا گير مي‌كنيم برمي‌داريم يك تبصره بهش مي‌زنيم خب چي شد؟ قانون اگر قانون است تبصره چرا؟ حالا تبصره را هم بهش مي‌زنيم باز يك جا ديگر گير مي‌كنيم به تبصره يك تبصره مي‌آيد بعد مي‌شود آنقدر آبكي كه هركسي مشمول يك مساله می شود، ما هم همين هستيم فرق نمي‌كند، قضایا همه به نفس برمي‌گردد، هرجا پاي نفس باشد قانون مي‌رود كنار، چه در خلافت علي عليه السلام باشد چه در خلافت ابوبكر، هرجا كه پاي نفس نباشد، و آنجا حق باشد، حق مي‌آيد جلو و خودش را در آنجا نشان مي‌دهد بی جهت هم نبايد تقصير را گردن اين و آن بياندازيم برويم خودمان را درست كنيم و به داد خودمان بايد برسيم، جایی که بخواهيم درست كنيم درست مي‌كنيم جاي كه نخواهيم درست بكنيم هزار تا ايراد و اشكال می گیریم.

يك مطلبي عجيبي مرحوم پدر ما فرمودند راجع به كيفيت معاشرت و حياتِ مرحوم علامه طباطبايي صحبت شد ايشان يك سوال از ما كردند و گفتند سوالي از شما مي‌كنم جواب بدهيد: چرا مرحوم علامه طباطبايي با وجود اين همه مسائل خلاف و تعارضات جِدّي و فرهنگي و اعتقادي که با افراد مختلف در حوزه داشتند، در عين حال كسي متعرض ايشان نمي‌شد؟ چرا؟ خب ايشان از نظر فكری که مشخص است، بسيار خب يك قضيه، قضيه همين مساله حاشیه بر بحار است یک قضيه، قضيه تدریس فلسفه است كه از طرف آقاي بروجردي جداً مخالفت شد و حتي شهريه افرادي كه مي‌آمدند درس آقاي طباطبايي را قطع كردند، ديگه مخالفت چطوري باشد؟ بايد حتماً طرف را دار بزنند و به اين چنار يا كاج آويزان كنند؟ قطع كردند دیگر و بعد هم پيغام و حرفهایي كه آمد و مساله يك سر و صورتي پيدا كرد، بعد ايشان خودشان فرمودند می‌دانید چرا؟ به خاطر این که ايشان به کار كسي كاري نداشت مي‌آمد درسش را مي‌گفت، بحثش را مي‌گفت، سرش را مي‌انداخت مي‌رفت خانه، به اين اعتراض نمي‌كرد، به آن اعتراض نمي‌كرد پاپيچ اين و آن نمي‌شد. اگر ايشان مي‌آمد و اين كار را مي‌كرد از هر خط الميزان ده تا ايراد بیرون مي‌كشيدند، ايراد بیرون كشيدن كاري ندارد! ذهن شروع مي‌كند ايراد مي‌تراشد، يعني قشنگ مي تراشد مثلا: آقا در بسم‌اللَه سين را چرا دو تا دندانه گذاشته ای، چرا اين دندانه اول رفته بالا دوتا دندانه آمده پائين اين حتماً يك غرضي در اينجا است! ما آخوندها بلديم دیگر ما خودمان خب بلديم!

اين قضيه سروش و اين اشكالات که درآمد، من درآن کتابی که دارم در این قضیه می نویسم، گفتم: اگر قرار به اشكال كردن است ما كه بهتر از تو بلديم اشكال كنيم، اشكال كردن كه هنر نيست، خب آدم هرچي توي ذهنش آمد، طِرِّي از دهنش و قلمش درآيد؟ آخر این درست است؟ خب بابا برو رويش فكر كن! با اهل فن مشورت كن! خب اگر قرار به احتمال و تشكيك كردن است من كه خيلي بهتر از تو مي‌توانم در دين تشكيك كنم، حالا درست است بیایم بگويم؟! من اصلاً در پيغمبرش هم تشكيك مي‌كنم، اصلاً پيغمبر را به عنوان يك آدم عاديِ عادی معرفي مي‌كنم خب چه مي‌گويي؟ اصلاً مي‌گويم امام زمان عليه السلام وجود ندارد، به هزار و يك دليل، بلدم، راه ورسمش را بلدم، خوانده ام، توي همين حوزه هم خواندم، راه و رسم تشكيك را هم ياد گرفتم، خب اين درست است؟ كه هرچيزی به نظرم بيايد بگويم و افكار مردم را خراب كنم؟ اذهان را از بين ببرم؟ اعتقاداتشان را خراب کنم،آن هم اعتقادات صحیح، خب خدا هم كه مرا متولی مردم نكرده، دين متولي دارد متوليش هم فعلا هست، منتهي ما نمي بينيم هست توي همين جا هم هست، توي همين مدرسه فيضيه است، همه جا هست توي همين اتاق هم هست، همه جا حضور دارد، او متولي است، نه من متولیّم نه جنابعالي كه بخواهد دلت براي دين مردم بسوزد!!

تشكيك كردن كاري ندارد راه دارد، دوباره من تشكيك كنم يك عده جواب بدهند، همين كه همه جواب ها داده شد و هزارها كيلو کاغذ صرف شد، دوباره يك چيز ديگر مي‌گويد، مگر درست است اين كار؟ مگر صحيح است؟ آدم همتش اين باشد كه هي بيايد احتمال ايجاد كند هي شك ايجاد كند، بنده الان يك شک ايجاد مي‌كنم، آقاي فلان یعنی همين آقايی كه اين حرفها را زده اصلاً مي‌گويم كي گفته تو بچه باباتي؟ بفرما جواب بده، نه ديگه جواب بده، اصلاً كي گفته؟ كسي ديده تو از بابات درآمدی؟ تشكيك است دیگر، خب اشكال دارد؟ نه، بيا اثبات كن برو ادارۀ ثبت، مادرت را بياور، خاله ات را بياور، هر كي آن دور و بر بوده، هر كي ديده، با همین دو چشم، تازه من مي‌گويم شاید آنها كه ديدند خواب دیده اند تشكيك است دیگر، شايد در آن شب مسأله جور ديگري اتفاق افتاده! آخر نه خيلي قباحت دارد يك آدم و اين قدر بي‌شرم وبی حيايي که بيايد به پیغمبرصلي اللَه عليه وآله اين حرفها را بزند! همين طور می نشیند در آنجا در خارج از کشور كه نه زوري بالاي سرش هست و نه كسي دستش بهش مي‌رسد، آن هم توي يك كشور كفر، بلند شود هرچي از دهنش دربيايد بگوييد، این کار غلط است، اصلاً بنده در اصلِ نسبِ ايشان شك مي‌كنم حالا بيا درستش كن، خب تشكيك، تشكيك است ديگر، من اين كار را مي‌كنم، همه مي‌توانند اين كار را بكنند اين كه هنر نيست، آدم بلند شود بجاي اين كه هزارتا استفاده ، استفادۀ علمي را كردي خب تمام شد ديگر پرونده را ببند ديگر هيچي ازتو در نمي‌آيد!! چرا آدم اين كارها را انجام بدهد چرا اينطور صحبت بكند و مردم را اين قسم منحرف بكند؟ يك سنگ ديوانه مي‌اندازد توي چاه هزار تا عاقل بايد فكر كنند كه چطوري درش بياورند.

علي كل حال ما در مسالۀ اجماعي كه صحبت كرديم توي اين مساله چيز نيستيم مسأله اجماع، ولي آن نهاد ارتكازي، آن چيزي كه مرتكز است، منظور آن مساله است كه همان باعث شده كه نسبت به اين قضيه و نسبت به اين مساله شما تعريفهاي مختلفي بیاورید آن نهاد ارتكازي، در اذهان فقها آن چيست؟ آن عبارت از اين است كه اگر مولي يك امري را منوط كند به وجود خارجي آن شيء، اين امر نسبت به آن مي‌شود مشروط، اين يك چيزي است كه مرتکز همه است، حالا براي اين مسأله، اگر منوط نكند مولي اين مطلب را نسبت به او مطلق بگويد و صحبتي از او نكند و در كلامش تعبیری را كه مي‌آورد اين را بايد خيلي دقت كنيد رفقا در مقام استنباط و در مقام اجتهاد به اين نكته بايد دقت كنند كه اولين نكته در اجتهاد پرداختن به كيفيت تعبیری است كه امام عليه‌السلام آورده است از اوامر و از نواهي، كه اين امر و اين نهي و اين واجب و اين حرام يا مكروه و مستحب اين با چه تعبیری از امام عليه‌السلام صادر شده است؟ و اين راوي البته ما كه در زمان امام عليه السلام نبوديم كه ببينيم امام عليه السلام به چه نحو اين مطلب را فرموده، آنچه را كه ارتباط بين ما و بين امام است همين راوي است البته اين مطلب هست كه رواتي كه در اينجا هستند اين روات، بنابر آن ميزان علم و معرفتشان در تعابير سعی داشتند كه عين آن تعابير را بياورند و خيلي بايد انسان نسبت به اين مساله توجه كند، بسياري از فتاواي خلاف صد در صد كه الان نسبت به مواقع مختلف وجود دارد ودر زمان سابق نه اينكه فقط الان، به جهت عدم فهم اين مطلب است كه يك مجتهد وقتي به كتب روايي مي‌خواهد مراجعه كند، آن نحوۀ بيان و آن كيفيت تعبيرِ راوي را و آن خصوصيات و مقارنات حاليه و قرائن مقاميه و حالیه و مقالیه را و اينها را در نظر نمي‌گيرد، فقط يك متن خالي و ظاهر از يك روايت مي‌بيند و طبق همان متن برمي‌دارد فتوا مي‌دهد در حالتي كه ممكن است فتوا مسأله غير از اين باشد.

مثلاً يكي از مواردي كه الان دارند عمل مي‌كنند فرض كنيد عمره پشت عمره است، امروز مي‌رود عمره انجام مي‌دهد دوباره فردا مي‌رود محرم مي‌شود عمره انجام می دهد؛ آقا حرام است! يعني قبل عشرى ايام، عمره مجدد حرام است؛ تا يك ماه كراهت شديد دارد، خب چرا نبايد به اين مسائل رسيدگي بشود؟ مي‌گويد رجاءً ، رجاءً كجا؟ اين حرفها چیست؟ این چیزهای من درآری چيست در آمده، هر عملي را ما انجام بدهيم بعد اسمش را رجاءً بگذاريم؛ رجاءً در آنجايي است كه اميد تقرّب در آنجا وجود داشته باشد در اين جا رجاءً تقرّب، بر ترك است جناب مجتهد! نه بر انجام، شما وقتي كه از ناحيه امام عليه السلام داريد لا تفعل ديگر رجاءً هست که بروی انجام ‌بدهي؟ آخر آدم به چي شما بخندد ؟ بخنده يا گريه كند؟ آن كس كه فتوا مي‌دهد، نمي‌فهمد اين رجاءً در جايي است كه در آن ‌جا امر استحبابي با امر اباحه در آنجا خلط شده است، يا اين كه شبهه براي خلط است نه در آنجايي كه حتی وجود ندارد ما در بحث اوامر من بلغ ورجاءً صحبت كرديم يا نه؟ مثل اينكه بحث شد كه اصلا تمام اين ها همه اين رجاءً خلاف است و اصل ندارد و احاديث من بلغ همه ناظر به موارد ديگري است كه دليل وجود داشته باشد؛ منتهي در تعارض با دليل ديگر يا خصوصياتِ استنادی دليل، در آنجا شك براي انسان پيدا مي‌شود، نه اينكه صرفاً هر ننه قمري بلند شود يك حرفي در كتابي بزند تا شما هم چشمتان بيفتد بگويي رجاء انجام بدهيد! اين بحث اصلاً در آنجا نمي‌آيد اين مسأله رجاءً در آنجايي است كه اگر در جهت اثباتی و در جهت وجودی، كه امر از ناحيه مولي نسبت به اتيان فعل داشته باشيم منتهي به واسطه وجود قرائني يا به واسطه ضعف در بعضي از جهات صدوریه و دلاليه، مسأله به مسأله احراز حجيت نرسيده باشد، آنجا رجاء مي‌گويند بهتر است انسان انجام بدهد به اميد من بلغ و امثال ذلک، ولي در جائي كه شبهه ،‌شبهه حرمت است ديگر رجاء در آنجا چه معنا دارد؟ رجاء در آنجا یعنی چه؟ وقتي حضرت مي‌گويد: يَحرُم ديگر رجاء در آنجا معنا ندارد!! لا تفعل رجاء معنا ندارد در آنجا ، بنده خودم ديدم بسياري از همين مراجع كه آمدند، امروز عمره انجام دادند و فردا دوباره رفته بودند تنعیم احرام بستند رجاءً، عصا می‌زدند و طواف مي‌كردند!! اين نمي‌شود كه آدم همين‌طوري، اين براي چيست؟ براي اين است كه ما در مقام استنباط به آن كيفيتِ دليل و قرائن و شواهد توجه نداريم، يك چيزي همين طوري مي‌گوئيم ومي‌رويم و نگاه مي‌كنيم.

لذا در اين جا بايد مجتهد در اولاً بلا اول صرف نظر از كلمات فقها، صرف نظر از كلمات اصحاب، صرف نظر از تقريرات، صرف نظر از ساير موارد اولا بلا اول، برود نگاه كند اول قرآن بعد سنت، ببيند قرآن چه گفته است بعد توجه كند به روايات ائمه علیه السلام نسبت به اين بيانِ قرآن وببیند اینها چه حكمي و تفسيري دارند، چه نحوه به اين مساله حكم كردند، وقتي مي‌فرمايد وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا ً …﴿آل‌عمران‌، 97﴾ مع غمض النظر عن الفتاوی مع غمض النظر عن التقاریر ومع غض النظر عن المدرکات العرفیه والمرتکزات العرفیه اين آيه را اگر شما در مقابل خود قرار بدهيد، آيا واجب مطلق استنباط مي‌كنيد يا واجب مشروط؟ اين است صحبت ما حالا از شما مي‌پرسم شما قرآن را باز مي‌كنيد و مي‌گوييد وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا ً واجب است، لله علي الناس، اين ديگر اصلاً يك امر حتمی است،نمی گوید يجب علیک، يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلصِّيٰامُ كَمٰا كُتِبَ عَلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿البقرة، 183﴾ اين خیلی عجیب است، لله علي الناس، خيلي مساله مهم تر است، از نظر ادبي و بلاغي و از نظر اهتمامِ به تكليف، بر عهده مردم است از ناحيه خدا، كه اتیان به حج بكنند اين واجب‌تر است و حكم به وجوب را به نحو اشد و اتم مي‌رساند يا يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام؟ کدامش؟ بر شما روزه نوشته شده است، خب طبیعی است يا اين كه فَإِذٰا قَضَيْتُمُ اَلصَّلاٰةَ فَاذْكُرُوا اَللّٰهَ قِيٰاماً وَ قُعُوداً وَ عَلىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اِطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ إِنَّ اَلصَّلاٰةَ كٰانَتْ عَلَى اَلْمُؤْمِنِينَ كِتٰاباً مَوْقُوتاً ﴿النساء، 103﴾ بسيار خب نماز واجب است، كتاباً موقوتا و طبق وقت خودش است نوشته است، ولي نوشته‌اش، نوشته موقوت است يعني بر حسب اوقات خودش بايد که انجام بشود در مورد فرض كنيد صوم: يٰا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ اَلصِّيٰامُ پس بنابراين، اولاً وقتي كه شما نگاه مي‌كنيد مي‌خواهيد اجتهاد كنيد نگاه به آيه قرآن مي‌كنيد وَ لِلّٰهِ عَلَى اَلنّٰاسِ حِجُّ اَلْبَيْتِ مَنِ اِسْتَطٰاعَ إِلَيْهِ سَبِيلا ً

من در مشهد بودم (اين نكته را بگويم) يك وقت در يك شهر در خدمت مرحوم آقا بوديم يكي از آقايان تهران كه معروف بود از شاگردان آقاي بروجردي و گلپايگاني و در تهران فرد معروف و فاضلي هم بود و فوت كرده است، يك انتسابي سببي هم با ما داشت، ايشان مشهد آمده بود صحبت راجع به وجوب نماز جمعه شد كه صلاة جمعه واجب است يا نه ايشان يك استدلالي مي‌كرد، يعني كيفيت استدلال را ببينيد حالا آقا مجتهد، خودش را مجتهد مي‌داند و صاحب نظر!! حالا نمي‌دانم چه کسی به ايشان اجتهاد داده بود! مي‌گفت نمازجمعه به اين دليل مستحب است كه ما در روايات تأكيد وتحریص بر اتيانش داريم، خب اگر نماز جمعه، صلاة جمعه واجب باشد ديگر تاكيد چه معنايي دارد؟ اين همه ما روایت داریم در مورد صلاة جمعه که اگر کسی صلاة جمعه نرود: روزي اش قطع مي‌شود، برکت از او برداشته می شود، ملائكه لعنش مي‌كنند، يعني ملائكه لعنت مي‌كنند كسي كه به صلاه جمعه نرود و در هر قدمي كه برمي‌دارد نمي‌دانم چندتا ملك او را همراهی مي‌كنند تا وقتي كه به نماز برسد و تا وقتي كه به منزلش برگردد، خيلي از اين روايات داريم که ما در کتاب صلاة جمعه در تذییلات آورده‌ایم و مرحوم آقا خودشان هم آورده‌اند، ما هم مقداري در آن تذییلات اين مساله را ذكر كرديم و او می گفت اين ها همه دليل بر اين است كه نماز جمعه مستحب است چون اگر واجب باشد خب واجب است!! درست مثل چي؟ درست مثل حج، ايشان تنظیر آورد گفت مثل حج در حج هم داريم كه اگر كسي حج انجام ندهد مت یهودیاً او نصرانیاً؛ گفتم ‌پس بنابراين بفرمائيد حج هم مستحب است حالا که شما نماز جمعه را مستحب كرديد با اين وضعيت در جواب او باید گفت: اين بخاطر شدت اهتمام است، در روزه و نماز خب اين خيلي كاري ندارد حالا در مورد نماز هم ما داريم و اولاً این اختصاص به حج و اينها ندارد آيا در مورد نماز نداريم كه فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿الماعون‌، 4﴾ اَلَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلاٰتِهِمْ سٰاهُونَ ﴿الماعون‌، 5﴾ يا روایاتی که در مورد صلاة است (الصلاة خَیرُ مُوضوعٍ فَمَن شاء اِستَقَلّ وَ مَن شاء اِستَکثَر) و یا فرض کنید ( إن قُبِلَت قُبِلَ ما سِواها وَ إن رُدَّت رُدَّ ما سِواها) خب نماز هم مستحب است، واجب كه اين همه نياز به تاكيد ندارد.

ببينيد يك آقا خودش را مجتهد مي‌داند آن وقت چطور صلاة جمعه را كه واجب است با اين كيفيت و با اين دليل پوچ و پفكي كه بچه پنج ساله هم نمي‌رود پنج ریال بدهد بخرد، با اين دليل مي‌آيد و يك نماز را از وجوب برمي‌دارد و ساقط مي‌كند!! اين بخاطر تاكيد است يعني وقتي كه شارع مي‌گويد كسي كه حج انجام نداده است ومستطيع باشد يقال له عندالموت، مت یهودیاً او نصرانیاً، این مي‌خواهد اين را بگويد كه آقايي كه فتوا مي‌دهي در رساله عمليه‌ات كه (نيازي نيست شما خودت تحصيل استطاعت بكني) بدان كه مساله حج آنقدر مهم است كه اصلا عدم اتيان حج تو را از شريعت رسول اللَه صلی اللَه علیه وآله خارج مي‌كند، اين است قضيه مُت يهودیاً او نصرانيا مي‌داني يعني چه؟ يعني مساله حج براي كسي كه مستطيع است حالا در مساله استطاعت اين جا بگوييم كه استطاعت چي است كه آيا مُتفاهَمي از استطاعت...، مساله حج آنقدر وجوب دارد و آنقدر الزام دارد كه عدم اتيان به او تو را از شريعت رسول‌اللَه صلی اللَه علیه وآله خارج مي‌كند و به تو مي‌گويند مُت يهودياً تو مسلمان نبودي؟ اصلاً كي گفته تو مسلماني؟ تو يهودي هستي، مي‌خواهي يهوديت را انتخاب کن مي‌خواهي نصرانيت را، چون در آنجا حجي وجود ندارد در نصرانیت و یهودیت حج نبوده، البته يك چيز داریم که حضرت موسي به مكه آمد و طواف كرده واحرام بست یک چیزهایی ازآن زمانها در ذهنم هست اين مسأله،‌مسأله است، كه مجتهد در مقام اجتهاد كيفيت تعابيري را كه آورده در اين جا بفهمد آيه قرآن مي‌فرمايد و لله علي الناس بر عهده مردم است كه حج بجا بياورند من استطاع اليه سبيلا هركي مي‌تواند حج را برود غير از اين است؟ خب يعني چي؟ اين حج الان، صرف نظر از روايات، ما الان به روايات كاري نداريم اگر كسي به شما بگويد اگر مي‌توانيد شما حج برويد واجب است حج برويد حج مي‌شود واجب مطلق يا مي‌شود مشروط؟ ديگر خودتان راجع به اين قضيه فكر كنيد كه اين آيه لوخلی و طبعه، در آن نظره ابتدائي و نظره بدوي اين چه وجوبي را به ما القاء مي‌كند وجوب اطلاقيِ نسبت به حج را يا وجوبِ مشروط را ؟ این باشد تا انشاءاللَه فردا.

اين بحث اصولي ما وقتی تمام شود رفقا مي‌دانند خيلي از اين واجبات مطلق و مشروط اصلا چيز ديگري از آب در مي‌آيد و درخواهد آمد فتاوی اصلاً به طور كلي زير و رو مي‌شود و عوض مي‌شود، برداشت از وجوب در قبال شرائط و در قبال ظروف و در قبال مقارنات.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد